

صدایی زخمی با تعدد زبان

رضا عامری

«من دورم و دور وطن من است»

آدونیس

همیشه با خودم می‌گویم که حاشیه‌نشینی با خوانش حاشیه‌نشینان به متن آمده است و امروز توانسته شعر خود را به عنوان گونه‌ای شعر خاورمیانه‌ای و متمایز با شعر جهان معرفی کند. از نقطه دورافتاده‌ای روی نقشه حاشیه جهان و از میان روستای «قصاین» در میان زیتون‌زارها و نخل‌های سوریه، او از نقطه صفر حرکت کرده و دیوارها را فروریخته و کشف حجاب کرده تا به سفر «الکتاب» رسیده است. «این عالم زندانی است و اهمیت کار هنرمند فروریختن دیوارهای این زندان است»^۱ او پر هاشم این جهان حاضر و در مدار و قوس تماس با آن می‌نرسد، او به جهان چسبیده اما نشان می‌دهد که قادر به حرکت و مستقل و آزاد از آن هم هست. او رابطه انسان و جهان را نه از زاویه حضور بلکه با منظور غیاب می‌نگرد و به همین علت با ادبیات رسمی و تاریخ رسمی به نوعی در ستیز است.

این شاعر متمرّد عارف، این آذرخش غریب که از کهکشان حاشیه فرود آمده است، با انهدام عالم و شالوده‌شکنی آن، از یقینیت - ایدئولوژی به سوی جهان متنی

۱ و کتاب: «مقدمه‌ای بر شعر عرب» توسط مترجم محترم کاظم برگ‌نیسی به فارسی ترجمه شده است.

حرکت کرده که عدم و تلاشی اساس آن است. او با این سقوط و تساقط می دانست که شعر هیچ‌گاه به نقطه کمال و بستگی نمی‌رسد، و هر شعری از این بستگی یا از نهایتی که مرگ است باید بگذرد. به این ترتیب منطق شعری او از تفاعل با دو متن غایب تشکیل می‌شود. یک همه فرهنگ نوشتاری پیش از خود و دوم جهان به مثابه متنی دیگر. اما این دو متن در آثار او صیغه‌ای مستقیم ندارند بلکه فعل نوشتار او انحراف و دوری و اکتفای به حضوری سایه‌وار این متون گذشته است. او از یک سو ادامه ادبیت گذشته و از سوی دیگر نماینده هستی‌شناسی خود در قبال جهان است و شاید همین دو ویژگی او را به انسانی نیمه شاعر نیمه فیلسوف بدل کرده است.

همچنان‌که در کتاب «پیش‌درآمدی بر شعر عربی»^۱ نشان می‌دهد که هیچ‌کس به اندازه او نتوانسته در اعماق ذهن و تجربه انسان جاهلی عرب نفوذ کند، و آشنایی او با عارفانی چون نفری و ابن عربی بسیار عمیق می‌باشد، و از سوی دیگر ترجمه شعر آوانگارد فرانسه و تأثیر عمیق از بزرگان دیگر غرب مانند، هولدرین، ریلکه و میشو در آثار او مشاهده می‌شود. {آثار کامل «سن جرج پیرس» و «لایف بونفوا» را به عربی ترجمه کرده است} و از او آشنایی می‌سازد آشنا با معارف شرق، و غرب و اثر تطبیقی او درباره عرفان شرق و غرب (سورئالیسم)^۲ نمایه احاطه او بر این مسأله است.

اما شاید چیزی که بیش از این‌ها اهمیت دارد، حضور نقادانه آدونیس در عرصه اجتماعی جهان عرب است. که این حضور از همکاری با مجله شعر و با کسانی چون سعید عقل و انسی‌الحاج شروع می‌شود و سپس به انتشار مجله «المواقف» می‌انجامد، نخستین شماره این مجله در سال ۱۹۶۸ و پس از شکست اعراب در جنگ با اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و به موازات جنبش دانشجویی فرانسه در (مه ۱۹۶۸) که برخی از دانشجویان مهاجر عرب هم در آن نقش داشته‌اند، آغاز می‌شود. آدونیس با انتشار این مجله نقش همان شبیحی را بازی می‌کند که به قول، «مارکس» بر فراز اروپا سرگردان بود. شبیحی که حالا بر فراز آسمان جهان عرب پرواز می‌کرد و باعث وحشت حکومت‌های مستبد عرب و هیکل عتیق آن‌ها شده بود.

آدونیس در این مجله مواضع خود را بر نقد سنت و همسوبا «تجدد» در منطقه می‌نماید همچنان‌که پرسش چرایی شکست را پرسش محوری موافق می‌گرداند

۱ و کتاب: «مقدمه‌ای بر شعر عرب» توسط مترجم محترم کاظم برگ‌نیسی به فارسی ترجمه شده است.

۲- کتاب: «عرفان شرق، عرفان غرب» آدونیس - ترجمه رضا عامری - نشر ترجمان اندیشه، ۱۳۸۱.

«چرا شکست؟» و شروع به نقد ساختار فکری و فرهنگی عرب می‌نماید تا پایگان پنهان این شکست را شالوده‌شکنی نماید. و به این ترتیب مجله واقف با حدود ربع قرن فعالیت خود از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۹۳، بر جریان‌ها و تغییرات اجتماعی منطقه تأثیرات ژرفی می‌نهد. و باعث شکوفایی مباحث جدیدی می‌شود.

این برخوردها باعث برخورد جدیدی نسبت به اتوپیای عرب و جایگزینی واقعیت‌های جدی‌تری در آرا و افکار مردم کشورهای عربی می‌شود و رؤیاهای تغییر و انقلاب و ملی‌گرایی را با مسائل تازه‌ای همگرا می‌سازد، مسائلی که می‌توان آن‌ها را در رمان و شعر عرب معاصر جست‌وجو نمود.

شعر از نظر آدونیس نوعی ماجراجویی هستی‌شناسانه است، که شاعر از خلال آن وارد جهانی با ابعاد متعدد می‌شود، ذات شاعر بیدار می‌شود تا هستی خود را به مثابه امتداد هستی انسانی تجربه نماید و به سان صیوررتی تاریخی کشف دوباره جهان را از میان بیان روایی - که روابطی قوی و اراده سلطه آن را پنهان نمود - بازآفرینی نماید. پرسش‌های شاعر جست‌وجوی خط سیر وقایع تاریخی‌ای که عقل سلیم مدون کرده نیست، اصلاً او به سکون نمی‌اندیشد، روش او بازآفرینی بیان‌گریزانی است که فراموشی و نسیان محوش کرده است. همین است که به دنبال ابجدخوانی جدیدی در شعر است.

«چه می‌کنی ای «ابجدیه» | اگر بگویم محو شو ناگوار است | پس می‌پرسم: آیا تاریخ ورق‌های حقیقی خود را گم کرده است؟»

او درباره زبان می‌گوید: «نقش شاعر این است که زبان انقلابی را جایگزین زبانی کند که جامعه کنونی با آن سخن می‌گوید، زیرا زبان کنونی جامعه اکنون چیزی موروثی است، و هر دو به روزگار سپری شده تعلق دارند و باید از آن‌ها فراروی کرد.»

و در برخورد با زبان شعر را نوعی فاصله‌گذاری میان «پارول» و «لانگ» می‌داند. نگاهی که نه صرفاً از مباحث تئوریک غربی گرفته می‌شود، بلکه در روشمندی او در نگاه به جهان نقش دارد. و شناخت عرفانی او به نحوی نزدیک شده به همین مسائل دور است. تجربه عارفانه «تجربه‌ای که با آن از راه‌های آشنا برمی‌گذریم و به سویه‌های دورتر و متعالی‌تر می‌رسیم. به عبارت دیگر، نوعی ویرانی عایق مثالی واقع‌آشناست. در این گذشتن، نیروی تن زدن در مقابل روزمرگی و فراروی به سوی سویه‌های زیبا و متعالی نهفته است. زبان تجربی عرفانی از زبان جاری شرعی (ظاهر) فراروی می‌کند، تا زبان اصیل (باطن) را پایه‌گذاری

نماید.^۱

منتقدین عرب آثار شعری آدونیس را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند، دوره نخست تا کتاب «مهیاری دمشقی» که این کتاب در ایران هم توسط آقای کاظم برگ‌نیسی ترجمه شده است} و دوره دوم در حقیقت دوره پسامهیاری می‌باشد. در دوره نخست که اغلب شعری اشاره‌وار و رمزی است، شاعر می‌کوشد تا از پس نقابی که به وجود می‌آورد، و در نوعی گفت‌وگو با تاریخ افق اشراق بر مجهولات این شخصیت‌ها را بگشاید، در این مسیر می‌کوشد تا از ذات خود به طور مستقیم دور شود، بی‌آن‌که رمزهای شخصیت یا عصر او را از عصر خود پنهان نماید. و رمز، نقاب تمثیلی از شخصیتی می‌گردد که شعر از صدای او سرریز می‌شود. صدایی که با ضمیر اول شخص است تا آن‌جا که فکر می‌کنیم صدای آن شخصیت را می‌شنویم.

نقابی که به شاعر اجازه گفت‌وگو با خودش و دیگران را می‌دهد: «اشیاء از اسماء خود خارج می‌شوند. آن‌ها را یک کلام یک قوم نمی‌نامم | چون هر کدام صدای خود را دارند | هروقت شی‌ای با من گفت‌وگو می‌کند، صدای مرگ را می‌شنوم | هروقت با شی‌ای گفت‌وگو می‌کنم | کالبدم از دجله خود بیرون می‌آید | و نیمه شده در دو کرانه رود راه می‌رود | به همان‌سان که تاریخ در قبر «حسین» (ع) دو نیمه می‌شود.» (ص ۱۴۳) - آدونیس الاعمال الشعریه الکامله. رابطه‌ای که شاعر به نام انفجار زبان به کار می‌گیرد، رابطه‌ی پیچیده است، نه به خاطر این‌که تنها رابطه‌ای دیالکتیکی و جدلی است، بلکه چون ادراکی موازی میان شیء و ذات است به مثابه بازی جدیدی که صداهای متعدد دارد، گفت‌وگو درباره شیء با زبانی متافیزیکی نیست که اشاره به جهانی باشد که همه چیز در آن شیء است، بلکه گفت‌وگو درباره شیء است که به ما احساس شنیدن صدای مرگ را می‌دهد: «صدای مرگ را می‌شنوم». و این جز صدای زخمی و ذاتی تکه‌تکه شده نیست. که از گذشته به سوی آینده می‌رود، یا گذشته را امروزی می‌کند. همین‌طور که در «گوری برای نیویورک» به نحوی آینده خاورمیانه را پیش‌بینی می‌کند و به سوی آینده می‌رود. یا در شعرهای «الکتاب» زمان حال را به سوی گذشته می‌برد و دوباره به آینده پرتاب می‌کند و معاصرش می‌نماید.

در این مسیر و با توجه به ذاتی شقه شده می‌تواند به جای شخصیت‌های زیادی بنشیند و با آن‌ها گفت‌وگو کند و با آن‌ها تماشای بیابد {نگاه کنید به شعر «ترانه‌ای برای

مرد». او با شخصیت‌های زیادی گفت‌وگو می‌کند، از همین «مهیبار دمشقی» گرفته تا «ابونواس»، «حلاج»، «بشار ابن برد»، «گیلگمش»... و شاعران غیرعرب، «بودلر»، «ریلکه»، و...

و در این برخورد با گذشته به دنبال مفهوم‌هایی است که در ژرفنای معاصریت امروز ما به‌وجود می‌آید، که مهم‌ترین آن را باید «تجدد» بنامیم، و برخورد با آن - کتاب پراهمیت او در شناخت تجدد عربی و زمینه‌های آن «الثابت و المتحول» است - همچنان‌که در این راستا به دنبال تکانه‌های زبان و رؤیاهای امروز خود است، و تعمیق عنصری به نام تخیل شاعرانه که او را به سوی سفری بی‌پایان در مجهول می‌کشاند. سفری عارفانه که مقصد و بندر مشخصی را پایانه نمی‌داند، و روزبه‌روز به دنبال چیزهای تازه می‌گردد.

در مسیر دوم - به گونه‌ای شعر تأویلی می‌رسیم، شعری که نه تنها نقاب و رمز و اشارات است، بلکه بعد دیگری به آن اضافه می‌کند که بعد تأویلی است، نه به معنای عام آن بلکه در نوعی ماجراجویی در خوانش به معنای شامل آن، خوانش ذات، مکان، تاریخ، و میراث برای فهم عمیق هستی، شاید این درک آدوینس همان‌طور که گادامر می‌گوید: «زبان تبدیل به دلیل فهم هستی می‌گردد» و با همان گفته‌های دیگر «زبان خانه هستی است» در یک راستا قرار می‌گیرد. این تاریخیت شعری آدوینس بر این اصل استوار است، که ما از این گذشته بدون خوانشی دگرگونه نمی‌توانیم بیرون بیاییم. همین است که همه‌جا «صدای مرگ می‌شنود» و کنه‌یابی او در این ژرفاها بی‌دلیل نیست. این فهم در چشم‌انداز خود طلب‌یقینی همانند فلاسفه عقل‌گرا ندارد، بلکه شیوه‌ای است که هر یقینیتی را موضوع پرسش زبان می‌کند، به همین خاطر تأویل تبدیل به رابطه‌ای میان هستننده و هستی می‌شود.

رابطه‌ای که از میان آب و آتش می‌گذرد. «من سرگردانی هستم که چول سیل و آتش به پیش می‌رود.» و «آتش» در شعر او تبدیل به واژه‌ای می‌شود، که بسامد بسیار بالایی دارد. «زمانه سرگردانی من به سپیده دمشق منتهی می‌شود / و آتش و پیکرم قوسی سرگردان بر فراز دمشق است.» و فکر می‌کنم، این آتش نشانه‌ای از همان فرهنگ شیعی و پیشاشیعی آدوینس است، که همواره در حجاب مانده است، و آثار آدوینس نیاز به تطبیقی جدی در این باره را نشان‌دار می‌کند. (به‌ویژه در دو جلد الکتاب با فرهنگ شیعی و تاریخ تشیع بسیار برخورد داشته است) هرچند منتقدین

برای آن نوعی «رابطه گرمابخش که عشق برای اشیاء تولید می‌کند... به سان موضوعی کلیدی برای شهوت و تجلی جمال اروتیکی»^۱ دانسته‌اند، اما باید بگویم که این آتش منبعث از همان «قوس» ابن عربی و خم عرفانی از یک سو و آتش زرتشت از سوی دیگر است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی